# تبدیل رسانه به فرصت ارتباط مؤثر در خانواده

دکتر مهتاب علی‌نژاد
جامعه شناس

**نسل مادران و نسل دختران نوجوان حتی در بهترین شرایط درک متقابل، باز هم دچار چالش‌های متعدد می‌شوند. این چالش و نبود تفاهم‌های گریزمحور که دختران نوجوان را به درون تنهایی و انزوای خودخواسته سوق می‌دهد امری امروزی نیست. در طول سالیان متمادی و نسل‌های متعدد، چنان که تاریخ اجتماعی زنان روایت می‌کند، چالش و در برخی موارد نبودِ درک متقابل گریزناپذیر بوده است.**

امروزه گاه عمق یا سطح چالش‌ها و فاصله‌های نسلی بیش از گذشته تجربه می‌شود. نگاهی به دوران کرونایی که در آن قرار داریم بیندازید. زندگی با سرعت بیشتری به سوی دیجیتالی شدن پیش می‌رود. ساده‌ترین مثال تغییر نحوه آموزش از حضوری به مجازی به دلیل شرایط تحمیل‌شده از سوی خطرات کووید۱۹ به جوامع انسانی است. امروزه دانش‌آموزان از جمله دختران نوجوان آموزش را از طریق اتصال به اینترنت و فضای مجازی دریافت می‌کنند. استفاده از ابزار رسانه‌ای بیش از گذشته اجتناب‌ناپذیر شده است. در دنیای امروز نمی‌توان برای جلوگیری از صدمه دیدن، دسترسی دختران نوجوان به رسانه‌های مجازی را راه حل قلمداد کرد. دختران دانش‌آموز در گروه‌های تلگرامی به تبادل تکالیف و دانش می‌پردازند. در کنار ابزارهای ارتباطی داخلی نظیر شبکه‌های آموزشی ملی، رسانه‌های بین‌المللی به عنوان ابزار کمک‌آموزشی میان خود دختران استفاده می‌شود. حتی برقراری ارتباط با گروه هم‌سالان و به اشتراک گذاشتن لحظه‌های زندگی از نامه و پیامک در نسل‌های پیش به تلگرام و واتس‌اَپ و اینستاگرام تغییر یافته است. فناوری و تغییرات منتظر هیچ کس نمی‌مانند و زندگی مرتبا در حال تغییر است. امروزه حتی ارتباط معمول بین خانواده‌ای هم به اینترنت یا تلفن همراه گره خورده است. دختران نوجوانی را می‌شناسم که حتی برای مطلع شدن از آماده بودن ناهار، با مادر خود چت می‌کنند! در بیان این مثال ساده، به دنبال یک هدف هستم. آن هم این است که شما را با جنبه دیگری از زندگی تحت سلطه رسانه آشنا کنم و آن تبدیل تهدید رسانه به فرصت ارتباط مؤثر است، حتی اگر این فرصت اندک و کوچک باشد.

شما کدام را ترجیح می‌دهید؟ با بهانه قرار دادن چت کردن درباره آماده بودن ناهار و شام، باب گفت‌وگو با دختر نوجوان خود را باز کنید و حتی اگر کوتاه، فضای ارتباط را حفظ کنید یا با مقاومت در برابر پذیرش تغییر سبک زندگی در نسل پس از خود و مبارزه با تغییرات اجتماعی، به جای بهره‌برداری مناسب از آن به نفع خلق یک زندگی بهتر، فرصت‌های کوچک و لحظه‌ای و روزمره را در برقراری ارتباط مؤثر با دختر نوجوان خود از دست بدهید. آیا درباره نیاز دختران نوجوان امروزی به برقرار ارتباط موثر با مادرانشان آگاه هستید؟ از تنهایی خودخواسته فرزندتان و دیوار سکوت سردی که در اثر تجربه درک نشدن از سوی مادران به دور خود می‌کشند چه می‌دانید؟ برای برقرار ارتباط، یکی از گام‌های مؤثر و مهم این است که به نیازهای مخاطب برای سبک برقراری ارتباط توجه داشته باشید. دختر نوجوانی را که در دنیای تحت سلطه رسانه‌های اجتماعی مجازی زندگی می‌کند و تمایل دارد به سبک خودش با شما ارتباط برقرار کند چگونه تفهم می‌کنید؟ آیا به خواسته او احترام می‌گذارید؟ به عنوان مثال، در ساده‌ترین شکل برقراری ارتباط دختران و مادران، وقتی با شما چت می‌کند که ناهار چه داریم، شما با ایموجی‌های عاطفی و مثبت تعبیه شده در رسانه‌ای که استفاده می‌کنید، فضای صمیمانه‌ای به سبک قابل هضم و دوست‌داشتنی و قابل پذیرش برای او ایجاد می‌کنید یا با نقد عملکرد او و سرزنش کردن استفاده از چت به جای گفت‌وگو، شوق او در برقراری ارتباط را سرد می‌کنید؟

اگر در ساده‌ترین شکل ارتباط‌گیری با دختر نوجوان دچار مشکل شوید، چگونه خواهید توانست از سطح ساده گفت‌وگو درباره شام و نهار به سطح پیچیده گفت‌وگو درباره تجارب و نیازهای او برسید؟ دقت داشته باشید که پذیرفتن سبک ارتباطی دختران به معنی نادیده گرفتن‌های آسیب‌های احتمالی و قطعی که از سوی دسترسی داشتن به رسانه‌های مجازی متوجه دختران است نیست بلکه به این معنی است که با پذیرش اولیه آنان و قائل شدن حق انتخاب در حساس‌ترین دوره زندگی‌شان در جست‌وجوی «من که هستم؟» و «چگونه جهان خودم را خواهم ساخت؟» به آنان این اطمینان را می‌دهید که تغییرات نسلی را پذیرفته‌اید و قادر به مذاکره و تلاش برای تفهم آنان هستید. بیشتر والدین به‌ویژه مادران به اندازه‌ای در پیچیدگی‌های روزمره زندگی اجتماعی بزرگ‌سالان درگیر و پرمشغله می‌شوند که تفاوت قائل شدن میان خود بالغ و دختر نوجوان نابالغ خود را از یاد می‌برند. از عملکرد یک انسان سردرگم در حال گذار از دنیای کوچک فردی به دنیای وسیع اجتماعی، انتظار فهم بزرگ‌سالانه دارند. از همین نقطه است که نصیحت کردن آغاز می‌شود. نصیحت‌هایی که فارغ از متناسب بودن با زمان بیان یا شرایط بیان آن، گفته می‌شود و عرضه‌ای بدون تقاضاست. برای آنکه بتوان خطرهای رسانه‌ای و آسیب‌های بعضا جبران‌ناپذیری نظیر صدمه دیدن در ارتباط‌های عاطفی را که از ویژگی‌های دوران نوجوانی است مدیریت کرد، باید به جنبه‌های مثبت رسانه توجه، و ارتباط مؤثری با نوجوان برقرار کرد، سبک زندگی او را پذیرفت و از همان ابزارهایی برای برقراری ارتباط استفاده کرد که خوشایند اوست تا بتوان دوستی و تمایل به تفاهم را به او ثابت کرد تا بشود اعتماد را بنا نهاد و فضای گفت‌وگو را چنان ساخت و پرداخت که وقتی دچار آسیب‌های اجتماعی یا هیجانات فردی می‌شود، بتواند اطمینان کند و درباره‌اش با مادر صحبت کند، نه مادر یا مربی نقاد که روحیات ویژه نوجوانی و ویژگی‌های دخترانگی را به رسمیت نمی‌شناسد و با عینک یک بالغ ذهنی بزرگ‌سال به ارزیابی رفتارها و انتخاب‌های یک دختر نوجوان می‌پردازد. اجتناب از رسانه‌های مجازی ناممکن است اما اجتناب از برقراری ارتباط مؤثر چطور؟

> با بهانه قرار دادن چت کردن درباره آماده بودن ناهار و شام، باب گفت‌وگو با دختر نوجوان خود را باز کنید و حتی اگر کوتاه، فضای ارتباط را حفظ کنید یا با مقاومت در برابر پذیرش تغییر سبک زندگی در نسل پس از خود و مبارزه با تغییرات اجتماعی، به جای بهره‌برداری مناسب از آن به نفع خلق یک زندگی بهتر، فرصت‌های کوچک و لحظه‌ای و روزمره را در برقراری ارتباط مؤثر با دختر نوجوان خود از دست بدهید

---

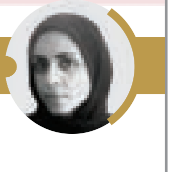

نفیسه زمانی
کارشناس ارشد پژوهش هنر

**صدف**

## آمدن تهمینه، دختر شاه سمنگان، نزد رستم

### نگاهی کوتاه به زنان شاهنامه

روزی روزگاری، رستم قصد شکار در یکی از مناطق مرزی ایران و توران کرد. چون شکارکردن او تمام شد، به خواب رفت. در خواب بود که سواران ترک اسب او، رخش، را ربودند. از خواب که بیدار شد، به دنبال رخش رفت تا به شهر سمنگان رسید. پادشاه سمنگان که خبر آمدن رستم را شنید، به استقبال او رفت و از او خواست در کاخش مهمان شود. رستم پذیرفت. شب‌هنگام، رستم در خواب بود که دختری با شمعی به دست، به استراحتگاه او رفت. رستم از خواب پرید و از دختر نشانش را خواست.

چنین داد پاسخ که تهمینه‌ام/ تو گویی که از غم به دو نیمه‌ام

تهمینه از جنگاوری‌های رستم یاد کرد و گفت: وصف دلیری‌هایت را بسیار شنیده بودم. آرزوی دیدار تو از نزدیک را در دل داشتم. کلام تهمینه که در دل رستم نفوذ کرده بود رستم را بر آن داشت او را از پدرش خواستگاری کند. شاه سمنگان با کمال میل پذیرفت. چون رستم عزم دیار خود کرد، مهره‌ای که به دور بازو داشت به تهمینه داد تا هرگاه فرزندشان به دنیا آمد، او را نشانی باشد از رستم.

بگیر و به گیسوی او بر بدوز/ به نیک اختر و فال گیتی‌افروز
ور ایدون که آید ز اختر پسر/ ببندش به بازو نشان پدر

چون زمان بارداری تهمینه سپری شد، خداوندگار پسری به او عطا کرد.

تو گفتی گَوِ پیلتن رستم است/ و گر سام شیر است و گر نیرم است

نام فرزند راَ سهراب گذاشت. فرزند نیز همچون پدر قوی‌اندام و دارای زور بازو بود. روزی نشان پدر را از مادر گرفت و تهمینه حقیقت را بازگو کرد. سهراب که وصف دلیری‌های پدر را از مادر شنید، در سر آرزوها پروراند. رو به مادر گفت: به ایران می‌روم و با پدر خویش، کیکاووس، شاه ایران، را از تخت به زیر می‌آورم و پدرم را تاج پادشاهی می‌دهم و با او به توران حمله کرده، افراسیاب را نابود می کنیم.

سهراب از شاه سمنگان اجازه دیدار پدر را گرفت. شاه نیز لوازم جنگ و بسیار زر و جواهر به او داد. لشکری فراهم کرد. خبر حمله سهراب به ایران به گوش افراسیاب رسید. او ۲ تن از سرداران را با لشکری به یاری سهراب رساند. کیکاووس نیز سپاهش را آماده جنگ کرد. سهراب در پی پدر، نشان رستم را گرفت اما رستم را به او نشان ندادند و پاسخ دادند که او به جنگ نیامده است. جنگ فرا رسید. رستم و سهراب با هم کشتی گرفتند. ناگاه رستم سهراب را به خاک زد و سهراب در خاک و خون غلتید. سهراب قصدش از جنگ را به رستم بازگو کرد: اگر پدرم از کشته شدن من باخبر شود، تو را زنده نخواهد گذاشت. رستم مهره خویش را به بازوی پسر دید و آهی کشید. او فرستاده‌ای نزد کیکاووس فرستاد تا نوش‌دارو را بگیرد اما شاه امتناع کرد. سرانجام سهراب جان سپرد. خبر چون به تهمینه رسید، بسیار شیون سرداد و پس از یک سال سوگواری، سرانجام هم در غم او مرد.

---

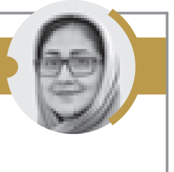

الهام یوسفی
فعال فرهنگی

**شهرزاد**

## یک داستان ساده سخت!

شاید پیش آمده باشد که داستانی را بخوانید و به خودتان بگویید: چقدر ساده! من هم که می‌توانم چنین داستانی بنویسم! اما وقتی سراغ نوشتن می‌روید، تازه به ابعاد گسترده داستان و عمق روایت پی می‌برید و کشف می کنید نوشتن همین داستان ساده می‌تواند چقدر پیچیده و سخت باشد. زویا پیرزاد، نویسنده ارمنی، استاد نوشتن این گونه داستان‌هاست، داستان‌های ساده‌ای از زندگی‌های معمولی آدم‌های معمولی که می‌شود از دلشان رنج‌ها و ناکامی‌ها و شوق و امید را لمس کرد. داستان‌های او نام‌های ساده‌ای دارند. رمان «چراغ‌ها را من خاموش می کنم» یکی از مشهورترین و زیباترین آثار اوست. باید بگوییم اتفاق خاص و قابل تعریفی که فراتر از زندگی روزمره باشد در جریان داستان روی نمی‌دهد. هرچه روی می‌دهد احساسات و اتفاقاتی درون شخصیت‌هاست که در ماهرانه‌ترین شکل آن روایت شده است.

«یک روز مانده به عید پاک» سه‌گانه‌ای است از ۳ مرحله کودکی، میان‌سالی و کهولت مردی ارمنی به نام ادموند. نویسنده با اینکه یک زن است، به‌خوبی توانسته است ۳ مرحله از زندگی و احساسات یک مرد را به تصویر بکشد. این داستان بلند سه‌بخشی نخست از زبان یک کودک، سپس از زبان یک مرد میان‌سال که دختری کوچک دارد و در پایان از زبان مردی سالمند که همسرش را از دست داده است روایت می‌شود. هر ۳ بخش این داستان در یک موقعیت زمانی یکسان و یک روز مانده به عید پاک اتفاق می‌افتد. «عید پاک» یکی از روزهای تعطیل در سال مسیحی است که یکشنبه‌ای در ماه مارس یا آوریل است. با اینکه راوی قصه یک مرد است، زنان در زندگی او نقش مهمی دارند، زنانی که گاه از دل سنت متعصب بیرون آمده و رشد کرده‌اند و گاه کسانی بوده‌اند که مقابل همان سنت خشک متعصب ایستاده و ساختارشکنی کرده‌اند. مرد همواره میانه این ۲ مدل زن، سرگردان و مضطرب است: زنی که گاه مادر اوست، گاه همسرش و در جایی از داستان دختر جوانش. زویا پیرزاد در اغلب قصه‌هایش سراغ مضامین تازه‌ای رفته است که یکی از آن‌ها زندگی ارمنی‌ها به‌خصوص زنان ارمنی در یک جامعه مسلمان است. او درونی‌ترین و پنهان‌ترین احساسات زنانه را به تصویر می کشد و از رنج و شوق این هم‌زیستی می گوید. اما تفاوت «یک روز مانده به عید پاک» در این است که نویسنده بر خلاف همیشه، راوی را نه یک زن، بلکه یک مرد انتخاب کرده است. در بخش نخست داستان، کودک مادری را به تصویر می کشد که به مادران معمولی هیچ شباهتی ندارد. رنج‌ها و قصه‌های مادر هنرمند و متفاوت او از زبان و نگاه کودک تصویر می‌شود. در بخش دوم داستان، در گیر و دار میان ۲ زن، یعنی همسرش و دخترش، روایتگر سرگردانی میان سنت و تجدد است و در بخش نهایی داستان مردی را می‌بینیم که با دیدن اشیا به یاد خاطراتی در گذشته می‌افتد و درد و زندگی خود را مرور می کند. آثار زویا پیرزاد در ایران همواره با استقبال خوانندگان روبه‌رو بوده است. این کتاب هم نه‌تنها در ایران بلکه طبق قرارداد کپی‌رایت میان زویا پیرزاد و نشر مرکز با ناشران خارجی، تاکنون به زبان‌های فرانسوی، لهستانی، گرجی، ژاپنی و اسلوونیایی ترجمه و در فرانسه، لهستان، گرجستان و ژاپن منتشر شده است.

یک روز مانده به عید پاک
نویسنده: زویا پیرزاد

---

**ایراندخت**

## خواهران تارک دنیا

غلامرضا آذری خاکستر
کارشناس و پژوهشگر تاریخ

بیماری جذام به عنوان یکی از امراض عفونی در گذشته به واسطه ناشناخته بودن باعث ترس مردم بود. محتوای گزارش‌های تاریخی حکایت از آن دارد که از اوایل دوره قاجاریه تعداد زیادی از جذامی‌ها به قصد شفا برای زیارت به سوی مشهد روانه می‌شدند. این بیماران به دلیل نداشتن جا و پشتوانه مالی، عموما در اطراف شهر به تکدیگری و عملگی می‌پرداختند و در شهر پراکنده بودند. برای جلوگیری از شیوع این بیماری، آن‌ها را در نزدیکی مشهد در یکی از مزارع آستان قدس به نام قلعه محراب‌خان (واقع در طلاب فعلی) اسکان دادند. این موضوع در عصر قاجار و در زمان تولیت میرزا عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله شیرازی اتفاق افتاده است. آستان قدس رضوی هم به مرور زمان اقدامات رفاهی و عمرانی چشمگیری برای آن‌ها انجام داده است.

در سال ۱۳۰۰ خورشیدی/ ۱۳۳۹ قمری مجلس حفظ‌الصحه خراسان با حضور اطبای شهر تشکیل و تصمیم گرفته می‌شود همه جذامی‌ها را از شهر خارج کنند و در مکانی دور سکونت دهند و امکاناتی مانند آب و حمام مخصوص برای آن‌ها تهیه، و از معاشرت نزدیک ایشان با مردم جلوگیری کنند. بنابراین آستان قدس رضوی درصدد بود مکانی مناسب برای نگهداری جذامیان ایجاد کند تا اینکه در سال ۱۳۰۸ خورشیدی جذامی‌خانه نوین را که از امکانات رفاهی و بهداشتی برخوردار بود تأسیس کردند. طبق آمار موجود در سال ۱۳۲۱ خورشیدی ۱۳۶ نفر در جذامی‌خانه نگهداری می‌شدند. افزایش تعداد جذامی‌ها باعث کمبود جا شد به طوری که دکتر کاکران، پزشک بیمارستان آمریکایی مسیحی مشهد، در تاریخ ۱۳۲۸/۲/۸ طی نامه‌ای درخواست توسعه و تأسیس اتاق‌های جدید کرده است.

آن‌هایی که سن و سالی دارند دهه ۳۰ را به یاد می‌آورند که تعدادی پرستار فرانسوی در جذامی‌خانه مشغول خدمت بودند. در اواسط سال ۱۳۳۶ خورشیدی ۴ نفر از پرستاران فرانسوی که از دختران کلیسای تارک دنیای پاریس بودند به دعوت دکتر راجی، وزیر بهداری، برای پرستاری از جذامی‌ها به مشهد آمدند. مؤلف کتاب «کنسولگری‌ها، مستخدمان و مستشاران خارجی در مشهد» اسامی آن‌ها را ماری کلبر، کولر آنتوانت، رونه کوئن و کمیندو کازت نوشته است. در همان ایام یکی از روزنامه‌های محلی با انتشار این خبر به حمایت پرستاران فرانسوی از جذامی‌ها پرداخته است. این پرستاران در ازای کار پولی نمی گرفتند. فقط بهداری مخارج روزانه آن‌ها را می‌داد. آن‌ها سوار بر دوچرخه از محله نوغان کمک‌های مردمی، مایحتاج خود و جذامی‌خانه را فراهم می کردند و به سوی آسایشگاه می‌رفتند. پرستاران فرانسوی چند سالی در مشهد حضور داشتند و برخی از آن‌ها از ایران رفتند تا اینکه در سال ۱۳۳۶ خورشیدی ۲ پرستار تارک دنیای فرانسوی دیگر به نام‌های مادلین کلود و ژاکلین کلر به مشهد آمدند و تمام وقت در آسایشگاه جذامی‌ها به کار و فعالیت مشغول بودند.

خواهران تارک دنیا که در خانه‌های اطراف آسایشگاه زندگی می کردند و در میان بیماران جایگاه و منزلت والایی داشتند زیرا با عشق و علاقه به خدمات پرستاری مشغول بودند و به جذامی‌ها کمک می کردند. ابتدای ورود آن‌ها به آسایشگاه، وضعیت بیماران بسیار وخیم بود به طوری که حتی فرزندان بیماران نیز توانایی رسیدگی به آن‌ها را نداشتند. با این حال، این پرستاران با لطافت زخم‌های بیماران را پانسمان و ناخن‌هایشان را می گرفتند، اصلاحشان می کردند و به‌خوبی از جذامی‌ها پرستاری می کردند. بنا به پیشنهاد این پرستاران، چون در جذامی‌خانه کار زیاد شده بود، مجذومین شفایافته برای خدمت به دیگر جذامی‌ها استخدام می‌شوند. سرنوشت هریک از این پرستاران به شکلی نقل شده است. ظاهرا یکی از آن‌ها در آخر عمر به بیماری سرطان مبتلا شده و در تهران از دنیا رفته است.

*** تارک دنیا به نقل از روزنامه آفتاب شرق اصطلاحی است که مردم مشهد در آن زمان به این پرستاران مسیحی می گفتند.**

---

## چهره ماندگار علم

دکتر خدیجه بوذرجمهری محقق، جغرافی‌دان و استاد برجسته دانشکده ادبیات فردوسی مشهد است. این بانوی فرهیخته در ۴۰ سال فعالیت علمی و پژوهشی، کارنامه ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته است. از تألیفات ایشان می‌توان به «جغرافیا و تاریخ فردوس» اشاره کرد.